

تأملی در

نظریه‌های امنیت بین‌المللی

(قبل و بعد از فروپاشی شوروی)

■ سید عبدالقیوم سجادی

۱- تحول مفهوم امنیت

برداشت متفکران سیاسی از امنیت جهانی و امنیت بین‌المللی، همانند مفهوم امنیت، همواره با تحولات نظام جهانی، متحول و سیال بوده است. صرف نظر از این که در مورد مفهوم امنیت یک تعریف قابل قبول برای همگان وجود ندارد، تا جایی که به نظر برخی از پژوهش‌گران می‌توان گفت؛ «هیچ تعریفی درباره امنیت وجود ندارد که در آن اتفاق نظر باشد و در واقع ماهیت امنیت با پذیرش یک تعریف جامع و مانع در تعارض است (بوزان، ۱۹۹۱: ۱۶)، در مورد عناصر و مؤلفه‌های آن، دامنه تفاوت آرا گسترده‌تر به نظر می‌رسد. نظام حاکم بر روابط بین‌الملل با ماهیت خاص به خود، در هر مقطع زمانی، تلقی متناسب خویش را از مفاهیم امنیت جهانی و امنیت بین‌المللی ارائه می‌دهد.

بر این اساس، نمی‌توان تلقی ثابت و ایستا از مفاهیم مذکور را در مقاطع متفاوت نظام بین‌الملل مدعی شد. در نتیجه، با تحول نظام حاکم بر روابط بین‌الملل، مفاهیم مربوطه و

از جمله امنیت بین المللی نیز تعریف جدیدی خواهد یافت. این نکته را از رهگذر تأثیرات جدی تحول بین المللی بر نظریات و تئوری‌های روابط بین الملل نیز می‌توان نشان داد؛ زیرا هر دیدگاهی به شدت به عنصر زمانی و مکانی خاصی وابستگی دارد.^(۱) تحول نظام جهانی، سیر نظریه‌پردازی و جهت‌گیری تئوری‌های روابط بین الملل را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و به صورت طبیعی، تحول و دگرگونی در تئوری‌های روابط بین الملل با تحولات جدی در مفاهیم روابط بین الملل، همراه خواهد بود. این نکته را می‌توان در پرتو گسترش رویکرد کارکردگرایی (که عمدتاً همکاری بین المللی را مورد توجه دارد) نسبت به رویکرد واقع‌گرایی (که عمدتاً بر سیاست منازعه استوار می‌باشد) به آزمون گذاشت.

واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی (که امروزه در قالب نهادگرایی تجلی می‌یابد) از رویکردهای مهم نظری در تحلیل مسایل بین المللی محسوب می‌گردد. متفکران مکتب واقع‌گرایی نظیر (ئی. اچ. کار و هانس مورگانتا) عمدتاً بر خصلت تعارضی روابط بین الملل تأکید نموده «و سیاست منازعه» را به عنوان وجه غالب سیاست خارجی کشورها عنوان می‌کنند.^(۲) در این تلقی، امنیت، بر دو فرض بنیادی استوار می‌باشد؛ اول این‌که، اغلب تهدیدها بر ضد امنیت، ناشی از خارج مرزها است و دوم این‌که، تهدیدها اغلب دارای ماهیت نظامی بوده و معمولاً نیز مستلزم یک پاسخ نظامی می‌باشد. تئوری واقع‌گرایی برای سال‌های متمادی، پارادایم اصلی و مهم‌ترین منبع تئوریک فرایند شکل‌گیری سیاست بین الملل، از طریق تصمیم‌گیری دولت‌ها بوده و منبع نظری دو مفروض اصلی تعریف سنتی از امنیت می‌باشد.^(۳)

بنابر این، در رویکرد واقع‌گرایی، امنیت با دو عنصر اساسی تعریف می‌گردد؛ نخست این‌که، امنیت دارای ماهیت نظامی است و دوم این‌که، امنیت عمدتاً جهت‌گیری خارجی دارد و منبع تهدیدکننده آن در ورای مرزهای جغرافیایی جست‌وجو می‌شود.

رویکرد نهادگرایی با تأکید «بر سیاست همکاری و یکپارچگی» در روابط بین الملل تلاش می‌کند تا از طریق ایجاد نهادها و سازمان‌های بین المللی، صلح جهانی و امنیت بین المللی را تأمین نماید. در این تلقی، وابستگی متقابل کشورها، امنیت واحدها را در گرو

همدیگر قرار داده و موجبات ضرورت همکاری واحدهای ملی را فراهم می‌آورد.^(۴) رویکرد داخلی به امنیت و ماهیت اقتصادی آن، از عناصر اصلی مفهوم امنیت در این رهیافت محسوب می‌گردد. در یک برآورد کلی می‌توان گفت دوره جنگ سرد به دلیل خصلت نظامی و تأکید بر بازدارندگی هسته‌ای عمدتاً در رهیافت واقع‌گرایی جای می‌گیرد و بنابر این، امنیت، عمدتاً ماهیت نظامی داشته و در خارج از مرزها جست‌وجو می‌شود. پایان جنگ سرد با تمایل بر رهیافت لیبرالیسم بین‌المللی در قالب نهادگرایی، جنبه اقتصادی امنیت را مورد تأکید قرار داده و عناصر داخلی را در تعریف امنیت مورد توجه قرار می‌دهد. «رابرت مک نامارا» این ایده را چنین توضیح می‌دهد:

«اکنون دیگر امنیت کشورها تنها در دست نیروهای نظامی نیست؛ بلکه به موازات نیروهای نظامی، الگوهای اقتصادی و رشد سیاسی در یک کشور و سایر کشورها نقشی برابر دارند. تأمین امنیت در سایه سلاح نیست؛ بلکه درگرو فکر انسان و در سایه امنیت به معنای توسعه است.»^(۵)

رهبر شوروی (سابق) در این زمینه می‌گوید؛ برای نخستین بار در تاریخ، مبتنی کردن سیاست بین‌المللی بر هنجارهای عادی و اخلاقیات مشترک بشری و انسانی کردن روابط بین دولت‌ها، ضرورت حیاتی یافته [است]. یک دیالکتیک جدید قدرت/امنیت از ناممکن بودن راه حل نظامی (یا بیشتر اتمی) برای حل اختلافات بین‌المللی استنتاج می‌شود. امنیت دیگر نمی‌تواند با استفاده از ابزار نظامی و به کارگیری سلاح‌های باز دارنده تأمین شود... هر کوششی برای دست‌یابی به برتری نظامی، مضحک است.^(۶) بنابر این، گورباچف در سال‌های پایانی جنگ سرد، برداشت سیاست‌گذاران امنیتی/سیاسی شوروی از امنیت را ناکارا اعلام داشته و بر بُعد داخلی و جنبه‌های سیاسی و اقتصادی امنیت تأکید می‌کند. وی معتقد است که:

«سرشت سلاح‌های کنونی (سلاح‌های هسته‌ای) برای هیچ کشور استیلایی باقی نگذاشته که منحصراً با تکیه بر قدرت نظامی و وسایل تکنیکی و به عنوان مثال، ایجاد یک سیستم دفاعی، حتی قوی‌ترین آن، امنیت خویش را حفظ کند. امر تأمین امنیت، به نحو فزاینده‌ای به مسأله‌ای سیاسی تبدیل شده و تنها می‌تواند با

بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی قابل حل باشد. امنیت برای همیشه نمی‌تواند بر ترس از تلافی و یا به عبارت دیگر، دکترین‌هایی نظیر بازدارندگی و سد نفوذ، استوار باشد.^(۷)

رویکرد اقتصادی به امنیت و عدم تمایل به ماهیت نظامی آن، مهم‌ترین محور تفاوت در برداشت متفکران از امنیت بین‌المللی است. گورباچف در نطق رسمی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۲ دسامبر ۱۹۸۸)، این نکته را بازگو می‌کند. وی می‌گوید: «کاربرد تهدیدات نظامی دیگر نمی‌تواند ابزار کارآمدی برای سیاست خارجی باشد. مفهوم امنیت بین‌المللی می‌بایستی بر مبنای مدل جدیدی از امنیت اقتصادی بازسازی شود و نه بر مبنای بازسازی نظامی».^(۸)

۲- نقاط اشتراک و تمایز برداشت‌های متفکران از امنیت بین‌المللی

الف) نقاط اشتراک

علی‌رغم تفاوت‌های جدی در برداشت متفکران سیاسی از امنیت جهانی و بین‌المللی، برخی از وجوه اشتراک را نیز می‌توان شناسایی کرد. اگرچه مفاهیم مذکور به دلیل تحول در نظام بین‌المللی متحول گردیده و بنابر این، تلقی متفکران در دوره جنگ سرد و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تغییر یافته است؛ اما نقاط مشترکی نیز در دو مقطع متفاوت وجود داشته است.

۱- توجه بر بُعد نظامی امنیت

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پارادایم نهادگرایی بر بنیان وابستگی متقابل بین‌المللی و ضرورت همکاری و همگرایی جهانی، بر پارادایم واقع‌گرایی و «سیاست منازعه» تفوق یافت. اما جنبه نظامی امنیت جهانی همچنان به عنوان یکی از ابعاد قابل توجه امنیت بین‌المللی اهمیت خود را حفظ نمود. پایان جنگ سرد که سرآغاز فروپاشی شوروی و قطب قدرت شرقی بود، هر چند از دید برخی از پژوهش‌گران به معنای تغییر همه‌جانبه تمامی «پرسش‌ها و پاسخ‌ها» در عرصه روابط بین‌الملل محسوب می‌گردد؛ اما برخی دیگر، منکر هرگونه تغییر در ماهیت روابط بین‌الملل بوده و بر استمرار نگرانی دولت‌ها نسبت به امنیت نظامی خود تأکید می‌نمایند.^(۹)

هنوز هم عده زیادی از متفکران بر این باوراند که در حالت آشفتگی اوضاع، امنیت عالی ترین هدف است. دولت‌ها تنها در صورتی می‌توانند با ایمنی خاطر در پی دست یافتن به اهداف دیگری هم چون آرامش، سود و قدرت بر آیند که بقای‌شان تضمین شده باشد.^(۱۰) بنابراین، هر چند تحولات همه جانبه نظام بین‌الملل جنبه نرم‌افزاری قدرت را در چهره علم، صنعت، تکنولوژی و توسعه اقتصادی، به صورت جدی و گسترده جایگزین رویه سخت‌افزاری قدرت؛ یعنی ماهیت نظامی آن نموده، اما تردیدی وجود ندارد که شکل سخت‌افزاری قدرت همچنان اهمیت خود را در معادلات سیاسی و روابط بین‌المللی حفظ نموده است.

۲- جهت‌گیری خارجی

جهت‌گیری خارجی امنیت از دیگر محورهای مهم مورد اشتراک در برداشت متفکران سیاسی در دو مقطع قبل و بعد از فروپاشی شوروی محسوب می‌گردد. اگر چه تحولات نظام بین‌المللی و اهمیت یافتن فزاینده مسایل داخلی در دوره پس از فروپاشی، امنیت را عمدتاً در درون مرزهای ملی جست و جو می‌کند؛ اما جهت‌گیری خارجی آن، همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است.

«بنابراین، هر چند امنیت داخلی در سرلوحه دستورکار امنیت ملی می‌باشد؛ اما تهدیدات خارجی تقریباً همیشه عنصر اصلی مسأله امنیت ملی هستند. بدین ترتیب، بهترین کاربری ایده «امنیت بین‌المللی» برای اشاره شرایط سامان یافته‌ای است که آن شرایط بر روش‌هایی که دولت‌ها برای واداشتن دیگران به احساس امنیت بیشتر یا ناامنی به کار می‌گیرند، اثر گذارد.»^(۱۱)

بیش‌تر تعاریفی که امنیت را با فقدان تهدید یا رهایی از خطر، تعریف می‌نماید، عمدتاً بر جهت‌گیری خارجی امنیت نظر دارد. در این تعاریف امنیت به حالتی اطلاق می‌گردد که تهدید نسبت به ارزش‌های حیاتی جامعه وجود نداشته باشد یا این‌که رهایی از خطرات حمله نظامی در تعریف امنیت مطرح می‌گردد که در هر دو حالت امنیت نسبت به خارج از حوزه داخلی تعریف می‌گردد.

۳- جایگزینی امنیت ملی با امنیت بین المللی

تلقی سنتی از امنیت، آن را نسبت به واحدها و کشورها به صورت مجزا و غیر مرتبط با امنیت دیگر واحدها مورد مطالعه قرار می‌داد. در این تلقی که امنیت دولت‌ها به منظور حفاظت از خود مورد تأکید قرار می‌گیرد، امنیت هر کشوری بدون توجه به امنیت دیگر کشورها تعریف می‌گردد. در این راستا مقوله‌ای به نام «معمای امنیت» به وجود می‌آید.^(۱۲) «معمای امنیت» ناظر به حالت یک سویه مفهوم امنیت و به مفهوم آن است که قدرت نظامی فزاینده کشوری که مساوی با امنیت آن تلقی می‌شود، برابر با عدم امنیت دیگر واحدها است.

رشد فزاینده، ارتباطات و عامل ارتباط جمعی و اختراع تکنولوژی فضایی و ارتباطی که با کم رنگ شدن مرزهای جغرافیایی همراه بود، از یک سو موجبات وابستگی شدید ملت‌ها را فراهم ساخت و از سوی دیگر، ضرورت همکاری بین المللی را افزایش داد. این مسأله باعث آن گردید که تحولات اجتماعی و سیاسی واحدها در یک رابطه تأثیر و تأثر متقابل با نظام بین المللی و دیگر واحدها قرار گیرد. این امر، مفهوم جدیدی از امنیت را در حوزه سیاست‌گذاری خارجی کشورها وارد نمود. بر خلاف برداشت سنتی، در اینجا امنیت هر کشوری در ارتباط با دیگر کشورها مطرح می‌گردد. امنیت بین المللی به مفهوم مطالعه امنیت ملی با توجه به امنیت دیگر کشورها، محصول تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عصر سلاح‌های هسته‌ای و به ویژه دوران جنگ سرد دو بلوک شرق و غرب می‌باشد.

این دیدگاه؛ یعنی توجه به امنیت دیگر کشورها برای تأمین امنیت ملی، تلاش می‌کند تا معمای قدرت / امنیت را حل نموده و به امنیت عمومی و جهانی دست یابد. بر خلاف تلقی سنتی، در این جا امنیت یک کل غیر قابل تجزیه است که یا باید برای همگان تأمین گردد یا برای هیچ‌کس. گورباچف در کتاب «پراستریکا» این اصل را مورد تأکید قرار می‌دهد. وی خاطر نشان می‌سازد که:

«در چشم‌انداز سیاسی نوین باید پذیرفت که امنیت، تقسیم‌ناپذیر است. امنیت

یا می‌تواند برای همه فراهم شود یا برای هیچ‌کس وجود نداشته باشد. تنها مبنای

محکم برای امنیت، شناسایی منابع همه ملت‌ها و همه کشورها و برابری آنها در امور بین‌المللی است... دشمنان باید به شرکای یکدیگر تبدیل شوند و مشترکاً طریق نیل امنیت همگانی را بجویند».^(۱۳)

بنابراین، امنیت در این دوره، از قاعده «امنیت برای همه یا هیچ‌کس» پیروی می‌کند و امنیت ملی نمی‌تواند از امنیت متقابل جدا باشد؛ زیرا هنگامی که مناسبات بین‌المللی به طور کلی مدّ نظر قرار گیرد، امنیت تنها می‌تواند عمومی باشد. عقل سلیم حکم نمی‌کند که منحصرأً به فکر خود باشیم؛ این که همه بتوانند به طور مساوی احساس امنیت کنند، امری حیاتی است؛ چرا که ترس‌ها و نگرانی‌ها در عصر اتم باعث غیر قابل پیش‌بینی بودن امور در قلمرو سیاست خواهد بود.^(۱۴)

ب) نقاط تمایز

در مورد تفاوت‌های برداشت متفکران سیاسی از مفاهیم امنیت جهانی و بین‌المللی در دو مقطع قبل و بعد از فروپاشی، محورها و مؤلفه‌های متعددی قابل شناسایی است. در این جا به اختصار، مهم‌ترین این محورها و مؤلفه‌ها مورد بحث و اشاره قرار می‌گیرد.

۱- تأکید بر ماهیت اقتصادی امنیت

در حالی که در دوره جنگ سرد عمدتاً امنیت با ماهیت نظامی و قدرت سخت‌افزاری مورد ارزیابی و مطالعه قرار می‌گرفت، پس از فروپاشی شوروی، ماهیت اقتصادی امنیت بیش‌تر مطرح گردید. در این مقطع فقر اقتصادی، توسعه نیافتگی و فقدان رفاه ملی به عنوان عوامل تهدید امنیت مطرح شد. به موازات آن، توسعه اقتصادی و اجتماعی و رفاه عمومی مساوی با امنیت ملی تلقی گردید؛ زیرا نظام سرمایه‌داری غرب با سیستم اقتصاد آزاد، عنصر اقتصاد را جایگزین عنصر نظامی نموده و همین امر، بازتاب وسیعی در آرا و افکار اندیشمندان و نظریه پردازان مسایل امنیتی از خود به جای گذاشت. برخلاف دوره جنگ سرد که رقابت تسلیحاتی و نظامی دو بلوک شرق و غرب، امنیت بین‌المللی را با خصلت نظامی آن تعریف می‌کرد، در مقطع بعدی و پس از فروپاشی اتحاد شوروی، عنصر اقتصاد جایگزین می‌گردد. در سال ۱۹۸۰ در ایالات متحده آمریکا، بحث‌ها در مورد آمار مقایسه‌ای از تعداد موشک‌ها، کلاهک‌ها، قدرت پرتاب، جنگنده‌ها،

تانک‌ها و زیر دریایی‌های آمریکا و اتحاد شوروی متمرکز بود؛ اما امروزه خطر اقتصادی ژاپن، مسأله اصلی افکار عمومی آمریکا است. نگرانی در مورد آسیب پذیری موشکی نیست؛ بلکه در مورد آسیب پذیری در زمینه تولید نیمه‌هادی‌هاست؛ بحث عمومی در ارقام مقایسه‌ای ژاپن و آمریکا در مورد رشد اقتصادی، قابلیت تولید، صادرات و تکنولوژی در حوزه تحقیق و توسعه است. اینها مواردی است که برتری آمریکا را تهدید می‌کند و این، همان نقطه‌ای است که مخاطراتی را برای آینده امنیتی و سطح هژمونیک آمریکا ایجاد می‌کند.^(۱۵)

بنابراین، با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، بسیاری از پژوهش‌گران بر این گمانه استدلال می‌کنند که رقابت‌های نظامی و مسابقه تسلیحاتی جای خود را به رقابت‌های اقتصادی و مسابقه تکنولوژی و تجاری داده و به این ترتیب امنیت ملی اینک عمدتاً اقتصاد، توسعه و تکنولوژی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

امنیت در تلقی کلاسیک و هم‌چنین برداشت غالب از آن در دوره جنگ سرد، با رویکرد نظامی و تمرکز بر رقابت‌ها و مسابقات تسلیحاتی عمدتاً با جهت‌گیری خارجی و بیرونی همراه بود. در این مقطع، امنیت در ورای مرزهای ملی جست و جو می‌شود؛ زیرا عامل ناامنی و عناصر تهدید در خارج از قلمرو جغرافیایی یک کشور مطالعه و شناسایی می‌گردید. تحولات نظام بین‌المللی و به ویژه فروپاشی شوروی، همراه با انقلاب ارتباطات و فروکاستن از اهمیت مرزهای فیزیکی، موجب شد تا توجه پژوهش‌گران مسایل امنیتی / سیاسی به داخل کشور و عناصر داخلی معطوف گردد. از این پس، امنیت ملی عمدتاً عناصر داخلی را مورد توجه قرار می‌دهد. مطالعات اخیر نشان می‌دهد که عناصر داخلی به صورت جدی و چشمگیر در موضوع مطالعات استراتژیک و امنیتی رسوخ نموده است.^(۱۶) در حالی که در گذشته بیشتر پژوهش‌گران مسایل استراتژیک، تأکید روی عناصر داخلی را موجب تنش و تعارض می‌دانستند؛ امروزه رابطه صلح و دموکراسی، عناصر داخلی را در استقرار صلح و امنیت جهانی عامل تعیین‌کننده تلقی می‌کند.^(۱۷)

۲- اهمیت یافتن بُعد جمعی امنیت

هر چند در اواخر دهه هشتاد اغلب متفکران سیاسی و سیاستمداران بر اهمیت بُعد جمعی امنیت اذعان نمودند؛ اما خصلت عمدتاً نظامی امنیت و رقابت تسلیحاتی و ایدئولوژیکی دو بلوک شرق و غرب، همچنان بُعد امنیت فردی (واحدهای خاص) و منطقه‌ای را بیشتر مورد تأکید قرار می‌داد. در دوره جنگ سرد، آمریکا و شوروی عمدتاً به دلیل انحصار و گستردگی قدرت هسته‌ای یک ساختار دو قطبی انعطاف‌ناپذیر را در سطح نظام بین‌المللی پدید آوردند. مبنای قدرت و توانایی نفوذ و اعمال نظر و تقسیم منافع بین الدول و شیوه برخورد با موضوعات متعدد، تابع توان نظامی (شامل باز دارندگی، پراکنده‌گی قدرت، تنوع و توان تخریب) این دو کشور بود.^(۱۸) در چنین نظامی که کشورهای جهان در دو طیف کلان قرار گرفته بودند، امنیت هر یک از ابرقدرت‌ها در محدوده مرزهای جغرافیای خود یا فراتر از آن در مرزهای کشورهای اقمار و وابسته تعریف می‌گردید، و ایجاد رابطه آمریکا و شوروی با کشورهای جهان سوم، در قالب محاسبات کلان و منافع جهانی مستقیم شکل می‌گرفت.^(۱۹)

پس از فروپاشی شوروی، اهمیت امنیت جمعی بیش از گذشته مطرح می‌گردد؛ زیرا نظام امنیتی پس از جنگ سرد؛ یعنی نظم نوین جهانی بر مبنای نوعی مسؤولیت جمعی نهادها و استانداردهای بین‌المللی اعلام می‌گردد؛ هر چند این نظم به نوعی همان ژاندارم بودن آمریکا در نظام جهانی محسوب می‌گردد.^(۲۰) به نظر برخی از متفکران سیاسی، تحولات دهه هشتاد و پس از آن، به ویژه آغاز اصلاحات گورباچف و محدودیت‌های مالی ریگان برای بازسازی توان نظامی آمریکا، ضرورت کاهش هزینه، آنان را از تعقیب امنیت یک‌جانبه باز داشت و وادار نمود تا یک رژیم امنیتی مشترک ایجاد نمایند.^(۲۱)

تأکید بر بُعد جمعی امنیت که بازتاب تحولات نظام بین‌المللی بود، در تئوری‌های روابط بین‌الملل به ویژه مسایل جنگ و صلح میان ملت‌ها نیز بازتاب داشته است. گسترش فزاینده تئوری‌های هم‌گرایانه بین‌المللی در قالب نظریات لیبرالیسم بین‌المللی و نئولیبرال را در این راستا می‌توان تحلیل کرد. وابستگی متقابل اقتصادی به عنوان محور

همکاری بین‌المللی، با مدّ نظر قرار دادن منافع چند سویه، به امنیت جهانی و صلح بین‌المللی می‌اندیشد، و کاهش تهدیدات خشونت‌بار نظامی با افزایش همکاری اقتصادی به تأمین امنیت عمومی مدد می‌رساند. (۲۲)

مفروضات اساسی رهیافت لیبرالیسم بین‌المللی به گونه‌های مختلف، تز امنیت عمومی و همکاری بین‌المللی برای استقرار صلح و امنیت جهانی را مورد توجه قرار می‌دهد. در دومین «تز» این رهیافت می‌خوانیم؛ آزادی گسترده انسان، همکاری بین‌المللی را توسعه می‌بخشد. همکاری برای حداکثر ساختن سودمندی‌های ممکن و به حداقل رساندن مخاطرات احتمالی در روابط بین‌المللی و وابستگی متقابل، امری است ضروری و این ضرورت، زمینه‌های تحقق صلح، رفاه و امنیت عمومی را فراهم می‌سازد. (۲۳)

۳- چند لایه شدن مفهوم امنیت

در حالی که اغلب برداشت‌ها از امنیت در دوره جنگ سرد بر محوریت عامل نظامی استوار بود؛ در دوره پس از فروپاشی شوروی، امنیت به عنوان یک مفهوم چند لایه با ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و محیطی رخ نمایاند. دیگر، دولت‌ها امنیت ملی خود را کم‌تر در معادلات نظامی کشورها و توان تسلیحاتی خود مورد توجه قرار می‌دادند. رقابت اقتصادی و مسابقه بازاریابی، مسایل محیطی و فرهنگی بیش‌تر از گذشته در تحلیل‌ها و مطالعات متفکران سیاسی مطرح گردید. روند امریکایی‌سازی جهان و به ویژه اروپا در بُعد فرهنگی، به عنوان مسأله اساسی امنیت کشورهای اروپایی مطرح گردید. امروزه کشورهای جهان و به خصوص اروپا، امنیت ملی خویش را با هژمونیک شدن فرهنگ آمریکایی باز تعریف می‌کنند؛ زیرا به قول هانتینگتن، فرایند نوسازی اقتصادی و تغییر اجتماعی در سراسر جهان، مردم را از هویت‌های محلی دیرینه آنها جدا می‌سازد و در این فراگرد، دولت ملی نیز به عنوان منشأ هویت تضعیف می‌شود. (۲۴)

بنابراین، با کم رنگ شدن بعد نظامی امنیت، دیگر ابعاد آن نیز به موازات عامل نظامی مورد توجه پژوهش‌گران مسایل امنیتی قرار می‌گیرد. در تلقی جدید از امنیت، امنیت

کشورها به قابلیت افزایش هماهنگی، تعمیق حسّ مدنیت و کاهش معارضات و تنش‌های اجتماعی باز تعریف می‌شود. (۲۵)

ابهام بیش‌تر در مورد مفهوم امنیت، بازتاب چند لایه شدن آن است که پس از فروپاشی شوروی به صورت گسترده مطرح گردید. براین اساس، به نظر می‌رسد که مفهوم امنیت در خلال جنگ سرد، نسبت به زمان حاضر، از وضوح و روشنی بیش‌تری برخوردار بود، چون در حال حاضر ارایه معیارهای محسوس برای امنیت سخت‌تر است و مفهوم مزبور در معرض این خطر قرار دارد که مفهومی بی‌ارزش شود؛ به طوری که هر کس هر چیزی خواست، در آن بگنجاند. (۲۶)

عدم تفکیک تلاش برای امنیت از تلاش برای کسب قدرت، از دیگر نمونه‌های چند لایه شدن مفهوم امنیت است که پس از فروپاشی شوروی مطرح گردید. با تغییرات به عمل آمده در نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد، با اطمینان نمی‌توان تلاش‌های مربوط به کسب قدرت و امنیت را از یکدیگر تفکیک کرد و نمی‌توان سیاست امنیت ملی را بر پایه اصول نسبتاً روشن و صریح استوار ساخت. (۲۷)

برخی از پژوهش‌گران مسایل امنیتی ضمن تأکید بر تفکیک امنیت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری، مفهوم نرم‌افزاری امنیت را که با شاخص‌هایی چون: مشروعیت، انسجام و ظرفیت سیاسی، شناسایی می‌گردد، به عنوان پیامدهای تغییرات نظام بین‌المللی مورد مطالعه قرار می‌دهند. (۲۸)

«رابرت ماندل» ضمن مورد توجه قرار دادن وجوه اشتراک تلقی متفکران از امنیت در دوره جنگ سرد و پس از آن، وجوه امتیاز تلقی متفکران از امنیت را در محورهای زیر مورد توجه قرار می‌دهد: (۲۹)

- ۱- اهمیت زیاد بازیگران سیاسی فراملی و فروملی؛
- ۲- گسترش شبکه پیچیده وابستگی متقابل اقتصادی همراه با گونه‌ای ستایش جهانی نسبت به اصول سرمایه داری و دموکراسی؛
- ۳- افزایش فشارها بر محیط طبیعی و منابع کشورهای فقیر و غنی؛
- ۴- انتشار تکنولوژی پیشرفته نظامی (شامل تکنولوژی سلاح‌های اتمی) بین کشورها.

وی معتقد است که ترکیب این وجوه اشتراک و افتراق، درها را به روی نظریه پردازی معنا دار و شناخت و پیژگی های پایدار نظام جدید باز می نماید؛ نظریاتی که اعتبارشان تنها منوط بر قیاس های تاریخی نبوده و در عین حال، از گذشته نیز جدا نیستند.^(۳۰)

«رابرت ماندل» در بررسی مفهوم متغیر امنیت ملی، دگرگونی چارچوب امنیت ملی در دوران پس از جنگ را در سه مرحله مورد مطالعه قرار می دهد؛ مرحله کاهش حاکمیت ملی، بالا رفتن وابستگی متقابل بین المللی و افزایش کشمکش های پراکنده و بدون نظم.^(۳۱) به نظر ماندل، هر چند مراحل سه گانه مزبور به صورت مساوی در همه جای دنیا به یک اندازه توزیع نشده، زیرا تغییرات جدید در مناطق مختلف با شدت و ضعف متفاوتی بروز نموده است؛ اما در مجموع، در سطوح متفاوت، مراحل سه گانه را می توان مورد مطالعه قرار داد. بر اساس الگوی نظری ماندل، کاهش حاکمیت ملی ناظر بر کاهش کنترل معنا دار حکومت ها بر رویدادهای داخلی است. حتی در کشورهای جهان سوم، بازیگران غیر دولتی نقش های مؤثری را ایفا می نمایند. گروه های قومی و مذهبی، اثرات جدی بر سیاست دولت ها و وقایع بین المللی از خود به جای می گذارند. ظهور شرکت های چند ملیتی، گروه های زیست - محیطی فراملی و جنبش های تجزیه طلب فروملی، همگی کنترل سلطه گرایانه دولت را با چالش فزاینده ای مواجه ساخته اند. افزایش وابستگی متقابل جهانی، تا حدی پاسخی به کاهش حاکمیت ملی است. چارچوب در حال ظهور امنیت جهانی، بر برخی وجوه وابستگی متقابل سایه افکنده است. و بالاخره، گسترش کشمکش های هر چه بیش تر توده ها که به نظر می رسد حاصل فقدان ساختارهای مؤثر برای رویارویی با عواقب کاهش حاکمیت و افزایش وابستگی متقابل در نظام بین المللی است، از دیگر مراحل دگرگونی چارچوب امنیتی کشورهاست. این بی نظمی یا هرج و مرج جهانی، به عنوان نکته مهمی در درک چالش های جدید امنیتی مورد تأکید بسیاری از نویسندگان قرار گرفته است.^(۳۲)

خلاصه و جمع‌بندی

گفته شد تحولات نظام جهانی، به ویژه دگرگونی نظام جهانی به صورت چشمگیری آرا و نظریه پردازی‌های متفکران سیاسی را تحت تأثیر داشته است. گسترش فزاینده پارادایم نهادگرایی و سیاست همکاری جهانی که بر اساس رشد روز افزون وابستگی متقابل جهانی استوار می‌باشد، از اثرات عمده تحول بین‌المللی محسوب می‌گردد. این تحولات بالطبع با تحول جدی مفاهیم سیاسی و بین‌المللی و از جمله امنیت جهانی همراه بوده است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک قطب اصلی قدرت جهانی و رخدادهای بین‌المللی پس از آن نظیر: اتحاد دو آلمان و فرو ریختن دیوار برلین، استقلال جمهوری‌های وابسته، پایان رقابت تسلیحاتی و جنگ سرد شرق و غرب و بالاخره، تغییر ساختار قدرت جهانی، هر یک به صورت جدی در دگرگونی مفهوم امنیت جهانی بازتاب داشته‌اند. در این نوشتار ضمن مقایسه کوتاه مفهوم امنیت در دوره جنگ سرد و پس از آن، محورهایی چون: چند لایه شدن مفهوم امنیت و تمرکز متفکران بر بُعد جمعی و اقتصادی امنیت به عنوان چهره غالب مطالعات امنیتی دوره پس از فروپاشی مطرح گردید.

در یک برآورد کلی می‌توان گفت؛ هر چند توجه بر بُعد نظامی امنیت در هر دو مقطع مزبور قابل شناسایی است؛ اما وجه امتیاز، در تأکید بر جنبه نظامی آن در دوره جنگ سرد و تمرکز بر بُعد اقتصادی امنیت پس از آن، مورد توجه اکثر متفکران قرار گرفته است. تجزیه ناپذیری و غیر قابل تقسیم بودن امنیت، از دیگر تمایزات برداشت متفکران در هر دو مقطع است که پس از فروپاشی شوروی، امنیت بین‌المللی، به مفهوم امنیت کشورها با توجه به امنیت دیگران مورد توجه قرار می‌گیرد. در این تلقی، امنیت هیچ واحدی به صورت مجزا از امنیت دیگران مطالعه نمی‌شود. و بالاخره این که، افزایش وابستگی متقابل نظام جهانی، ضرورت درک جدید از امنیت بین‌المللی را مطرح نموده، که لازم است پژوهش‌گران مسایل امنیتی تعاریف و عناصر سنتی مفهوم امنیت را مورد بازخوانی جدی قرار دهند.

پی نوشت ها:

1. James Rosena , *Global changes and Theoritcal challenges* , 14998 , P.3.
2. Mohammad Ayoob , *The Third World security Predicament* , state making , Regional Conflict and The International (London: Lynne Rienne Publisher , 1993 .p.5.
۳. مقصود رنجبر، ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸)، صص ۲۴-۲۵.
4. Gideon Rose "*Neoclassical Realism and The Theories of Foreign poliey*" in World polities 51 (october 1998) P.144 - 172.
5. Stephen phillipcohen : *The security of south Asain* (New York , Vistur Pub , 1987) P.26.
۶. میخائیل گورباچف، *پراستریکا یا دومین انقلاب روسیه*، ترجمه عبدالرحمن، صدریه چاپ دوم، (تهران: انتشارات آبی، ۱۳۶۶)، ص ۱۹۲.
۷. گورباچف، *پراستریکا، پیشین*، ص ۱۹۴.
8. Paul Ekins , *A new World order* , Routledge , London , 1992 . P.58.
۹. دیوید بالدوین، *بررسی های امنیت و پایان جنگ سرد*، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۰، ص ۴۲.
۱۰. همان، ص ۴۶.
۱۱. باری بوزان، *مردم؛ دولت ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸)، صص ۳۷-۳۸.
۱۲. باری بوزان (۱۹۹۱:۳۲۳).
۱۳. میخائیل گورباچف، *پراستریکا، پیشین*، ص ۱۹۳.
14. R.Legvold : "The Revolution in soviet foreign policy "Foreign affairs", Vol 68 , N 1 , P.85.
15. sumuel Huntington , *Amarican changing strategic inetrest* , foreign

poliey (June and Febravay 1991)P.10.

16. Susan peterson , Crisis Barganing and The state (The domestic politics of internatinal Conflict) U.S.university of Michigan Press , 1996 chapter one.

17. Ibid , P.12.

۱۸. محمود سریع القلم، تأثیر فروپاشی شوروی بر امنیت و توسعه جهان سوم، مجله سیاست خارجی، سال ششم، ش ۴، زمستان ۱۳۷۱.

۱۹. همان.

20. Charles W.Kegly , JR. controversief in International Relation Theory , New York 1998 . p.107 - 110.

21. Ibid . P.122.

۲۲. ابراهیم متقی، جهت‌گیری و کارکرد سیاست خارجی آمریکا در ساختار جدید نظام بین‌الملل، راهبرد، ش ۱۳، بهار ۱۳۷۶.

۲۳. هلگ‌هاف‌اندردن، معمای امنیت، ترجمه علیرضا طیب، سیاست خارجی، سال ششم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱، صص ۱-۳۰.

۲۴. رابرت ماندل، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸)، ص ۱۵۹.

۲۵. ژاک دولور، هم‌نوازی تازه اروپا، ترجمه عباس آگاهی، (تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۱)، ص ۳۸۹.

۲۶. رابرت ماندل، چهره متغیر امنیت ملی، پیشین، ص ۵۵.

۲۷. همان، ص ۴۲.

۲۸. ادوارد آذر و چونگ این مون، ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی، ترجمه گروه امنیت ملی، مجله سیاست دفاعی، ش ۲۲، بهار ۱۳۷۷.

۲۹. همان، ص ۱۷.

۳۰. همان، ص ۱۷.

۳۱. همان، صص ۲۶-۳۲.

۳۲. همان، ص ۲۹.